



شماره دوازدهم
تابستان ۱۳۸۹
صفحات ۱۴۰-۱۱۹

واژگان کلیدی

- استعاره مفهومی
- زبان‌شناسی
شناختی
- زبان روزمره
- جورج لیکاف
- مارک جانسون

نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون^۱

زهرا هاشمی*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی

چکیده

مقاله حاضر به بررسی دیدگاه معاصر استعاره در برابر دیدگاه کلاسیک آن می‌پردازد. برخلاف نظریه کلاسیک استعاره که استعاره را موضوعی صرفاً ادبی و زبانی می‌داند، نظریه معاصر ادعا می‌کند نظام ادراکی انسان اساساً سرشته استعاری دارد و استعاره به شکل ناخودآگاه و غیراختیاری، در زندگی روزمره انسان فراوان به کار می‌رود. این دیدگاه نخستین بار در سال ۱۹۸۰ توسط جورج لیکاف و مارک جانسون با انتشار کتاب *استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم* مطرح شد. این تحقیق با ارائه گزارشی از «نظریه استعاره مفهومی»، به معرفی و نقد انواع، ماهیت و کارکردهای استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون می‌پردازد.

* zhashemie@gmail.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۱۱/۲۵

نشانی پست الکترونیکی نویسنده:

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۱/۱۶

۱- نگارش این مقاله بدون راهنمایی‌های ارزشمند استاد، دکتر محمود فتوحی میسر نمی‌شد. سپاسگزار و مرهون دانش، بینش و دقت نظر ایشانم.

۱- مقدمه

قلمرو اصلی این تحقیق، بررسی استعاره^۱ و روشن کردن ویژگی و کارکردهای آن، در محدوده تعریف جدیدی است که جورج لیکاف^۲ و مارک جانسون^۳، دو تن از دانشمندان شناختی، ارائه می‌کنند. بیش از دو هزار سال استعاره در نظامی با عنوان «بلاغت»^۴ مطالعه می‌شد. در این نظام استعاره به‌مثابه ابزاری بلاغی در خدمت زبان مجازی و ادبی بود، تا برد زیبایی زبان را بیشتر کند و گاه جذابیت بیشتری به آن ببخشد.

مطالعات زبان‌شناسی شناختی^(۱) در چند دهه اخیر، ماهیت جدیدی برای استعاره تعریف کرد که براساس آن، استعاره فقط آرایه ادبی یا یکی از صور کلام نیست، بلکه فرایندی فعال در نظام شناختی بشر محسوب می‌شود. تحقیقات لیکاف و جانسون ثابت کرد که کاربردهای استعاره، محدود به حوزه مطالعات ادبی و کاربرد واژه، عبارت یا جمله نیست؛ استعاره، همچون ابزاری مفید، نقش مهمی در شناخت و درک پدیده‌ها و امور دارد و در حقیقت یک مدل فرهنگی در ذهن ایجاد می‌کند که زنجیره رفتاری طبق آن برنامه‌ریزی می‌شود. از این دیدگاه استعاره برحسب ضرورت و نیاز بشر به درک و بازنمایی پدیده‌های ناآشنا، با تکیه بر ساخت واژه‌ها و اطلاعات قبلی شکل می‌گیرد و نقشی بسزا در جولان فکری و تخیل ایفا می‌کند. همچنین تعداد زیادی از طبقه‌بندی‌ها و استنباط‌های ما برحسب استعاره‌ها صورت می‌گیرند و بسیاری از مفاهیم، به‌خصوص مفاهیم انتزاعی، از طریق انطباق استعاری اطلاعات و انتقال دانسته‌ها از زمینه‌ای به زمینه دیگر، نظم می‌یابند. بدین ترتیب توجه به بیان استعاری، به‌ویژه از این نظر اهمیت دارد که تبیین جدیدی از کارکرد مغز در برخورد با جهان پیرامون در اختیارمان می‌گذارد.

از این منظر بررسی و تحلیل «نظریه استعاره مفهومی»^۵، نه‌تنها از باب چالش‌های آن با فرضیات کهن درباره ماهیت معنا، تفکر و زبان، بلکه از نظر طرح نگرش جدیدی از استعاره به‌مثابه یکی از ادوات مهم زبان ادبی، ضروری به نظر می‌رسد؛ به‌ویژه اینکه در

-
1. metaphor
 2. George Lakoff
 3. Mark Johnson
 4. rhetoric
 5. The conceptual theory of metaphor: CMT

بسیاری از مطالعات ادبی فارسی، پیش از طرح زمینه‌ای روشن از مبانی نظریات جدید، محققان به تحلیل و کاربرد نظریه در متن می‌پردازند.

درباره پیشینه مطالعات مربوط به استعاره مفهومی در ایران، می‌توان به مقاله «زبان‌شناسی شناختی و استعاره» (گلفام و یوسفی‌راد، ۱۳۸۱) و ترجمه مقاله معروف لیکاف با عنوان «نظریه معاصر استعاره»^۱ (سجودی، ۱۳۸۲) اشاره کرد. تاکنون سه پایان‌نامه در مقطع کارشناسی ارشد نیز با عناوین «استعاره در زبان فارسی» (مشعشی، ۱۳۸۰)، «استعاره در زبان فارسی از دیدگاه معنی‌شناسی شناختی» (یوسفی‌راد، ۱۳۸۲) و «بررسی استعاره در ادبیات فارسی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی» (صدری، ۱۳۸۵) در این زمینه نوشته شده است. همچنین حسن شعاعی در مقاله‌های الکترونیکی به ترجمه فصل‌های اول تا سوم و قسمتی از فصل چهارم کتاب معروف لیکاف و جانسون، استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم^۲، پرداخته است. به این فهرست می‌توان مباحث پراکنده کتاب استعاره و شناخت (قاسم‌زاده، ۱۳۷۸) را نیز افزود. با این حال هنوز این نظریه به‌طور منسجم در زبان فارسی معرفی نشده است.

۲- تفاوت‌های بنیادین استعاره در دیدگاه نوین و کلاسیک

از نظر ادیبان و سخنوران کلاسیک، استعاره موضوعی زینتی و مربوط به بخش غیرعادی زبان است که در آن یک یا چند کلمه خارج از معنای معمول خود و برای بیان معنایی مشابه به کار می‌رود. در دیدگاه کلاسیک، استعاره از زبان «تفکیک‌پذیر» است: صنعتی که می‌توان برای حصول تأثیرات ویژه و از پیش‌اندیشیده، وارد زبان کرد. این تأثیرات به زبان کمک می‌کنند تا به آنچه هدف اصلی‌اش تلقی می‌شود، یعنی افشای واقعیت جهانی که بلا تغییر و رای آن قرار دارد، برسد (هاوکس، ۱۳۷۷: ۱۳۵).

جورج لیکاف، زبان‌شناس معاصر آمریکایی، در مقاله‌ای با عنوان «نظریه معاصر استعاره»، فرضیه اساسی در شکل‌گیری دیدگاه کلاسیک استعاره را تقسیم زبان به حقیقی و مجازی یا ادبی و روزمره دانست که برطبق آن، آنچه حقیقی^۳ است، استعاری

1. The contemporary theory of metaphor

2. Metaphors we live by

3. literal

نیست. بدین ترتیب، او مجموعه‌ای از فرضیات کلاسیک در باب استعاره را ارائه می‌کند که به زعم وی موجب تعبیر نادرست از استعاره شده است. این فرضیات عبارت‌اند از:

- زبان متعارف روزمره، به‌طور کلی حقیقی است و استعاری نیست.
- همه چیز را می‌توان با زبان حقیقی و بدون استعاره درک کرد.
- تنها زبان حقیقی می‌تواند محتمل صدق و کذب باشد.
- تمام تعاریف ارائه‌شده در فرهنگ لغت یک زبان، حقیقی‌اند و استعاری نیستند.
- مفاهیم به‌کاررفته در دستور زبان حقیقی‌اند و هیچ‌کدام استعاری نیستند (Lakoff, 1993: 187).

به‌طور خلاصه، دیدگاه کلاسیک به‌رغم تقسیم استعاره به انواع مختلف و در نظر گرفتن کارکردهای گوناگون برای آن، در نهایت استعاره را دارای یک کارکرد اصلی که همان شکوهمندسازی و پیرایه‌بندی گفتار و نوشتار است، می‌داند؛ کارکردی که می‌تواند سیاق کلام را از سطح عادی و معمول زبان فراتر برد.

لیکاف و جانسون براساس دیدگاه زبان‌شناسی شناختی، استعاره را گسترش دادند و تمام جنبه‌های نظریه سنتی را به شیوه‌ای منسجم و نظام‌یافته به چالش کشیدند (Gibbs & Steen, 1997: 123). آنها نظرشان را در واکنش به چهار فرضیه عمده کلاسیک بیان کردند که به ادعای آنان مانع از درک طبیعت اندیشه استعاری و ژرفای آن است؛ چهار فرضیه‌ای که پیشینه آن در سنت غربی به زمان ارسطو بازمی‌گردد. دیدگاه کلاسیک در چهار مورد زیر اشتباه می‌کند: ماهیت استعاره را کلمه می‌داند؛ اساس استعاره را شباهت می‌داند؛ همه مفاهیم را حقیقی فرض می‌کند و استعاره را مربوط به بخش غیرحقیقی زبان می‌داند؛ و سرانجام اینکه، استعاره را یک تفکر عقلانی و خودآگاه قلمداد می‌کند، نه شیوه‌ای که با طبیعت ذهن و بدن‌های ما شکل گرفته است (Lakoff & Johnson, 1980: 244).

نظریه استعاره مفهومی به فرضیات فوق چنین پاسخ می‌دهد: کانون استعاره در مفهوم^۱ است، نه در کلمات.^(۲) بنیان استعاره نه براساس شباهت، که برپایه ارتباط قلمروهای متقاطع^۲ همزمان در تجربه انسان و درک شباهت‌های این حوزه‌ها شکل

1. Concept
2. cross-domain

گرفته است. همچنین بخش عمده نظام مفهومی ما استعاری است که شامل مفاهیم عمیق و پایداری چون زمان، رخدادها، علل، اخلاق، ذهن و... می‌شود. این مفاهیم به‌وسیله استعاره‌های چندگانه‌ای درک و فهمیده می‌شوند که دارای مفهومی مستدل‌اند.^(۳) و سرانجام این که نظام مفهومی استعاره‌ها، اختیاری و دل‌خواهی^۱ نیستند. اگرچه براساس دلایل گسترده، طبیعت مشترک جسم انسان و تجربه‌های مشترک وی با دیگران، در شکل‌دهی استعاره‌ها مؤثر است (Ibid: 245).^(۴)

۳- ماهیت استعاره مفهومی

لیکاف و جانسون با انتشار استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم، نگاه کلاسیک استعاره را به چالش کشیدند و ادعا کردند استعاره، تنها به حوزه زبان محدود نشده، بلکه سراسر زندگی روزمره و از جمله حوزه اندیشه و عملمان را نیز دربر گرفته است، به طوری که نظام مفهومی هرروزه ما - که براساس آن فکر و عمل می‌کنیم - ماهیتی اساساً استعاری دارد (Ibid: 3). این کتاب موجب شد تا بسیاری از خوانندگان به شناختی تازه از استعاره دست یابند: استعاره‌ها نه تنها نگاه کنونی ما به زندگی را شکل می‌دهند، بلکه می‌توانند توقعات و انتظارات ما نسبت به زندگی آینده‌مان را نیز تعیین کنند.

لیکاف و جانسون مدعی شدند که مفاهیم حاکم بر اندیشه ما فقط شامل موضوعات فکری نمی‌شود، بلکه اعمال روزمره ما و حتی پیش‌پافتاده‌ترین جزئیات آن را نیز دربرمی‌گیرد. ساختار ادراکات، نحوه مرادده ما در جهان، و چگونگی تعامل ما با سایر افراد را همین مفاهیم ذهنی شکل می‌دهد. بنابراین، نظام مفهومی ما نقشی اساسی در تعریف واقعیات روزمره‌مان ایفا می‌کند و اگر درستی این ادعا را قبول کنیم، باید بپذیریم که نحوه اندیشیدن، تجربه‌ها و اعمال روزانه‌مان موضوعاتی مرتبط با استعاره‌اند.

این دو محقق یادآور شدند نظام مفهومی ما چیزی نیست که در حالت عادی بدان واقف باشیم؛ بدین معنی که ما در بسیاری از امور جزئی روزانه، کمابیش به‌گونه‌ای ناخودآگاه در امتداد خطوط خاصی می‌اندیشیم و عمل می‌کنیم (Ibid: 5). بر این اساس آنها ادعا کردند که عمدتاً براساس شواهد زبانی دریافته‌اند بخش اعظم نظام مفهومی

هرروزه ما از ماهیتی استعاری برخوردار است؛ اندیشه استعاری، اصلی طبیعی و همه جا حاضر است که در زندگی به شکل خودآگاه و ناخودآگاه به کار می‌رود (Ibid). ما درباره اشیا به شیوه‌ای که آنها را تجسم می‌کنیم، سخن می‌گوییم و این امری کاملاً جدید و البته ریشه‌دار در تجربه و فرهنگ ماست و از این‌رو، استعاره نه تنها موجب وضوح و گیرایی بیشتر اندیشه‌های ما می‌شود، بلکه ساختار ادراکات و دریافته‌های ما را نیز تشکیل می‌دهد. آنها همچنین به این نتیجه رسیدند که مفاهیم انتزاعی در حوزه نظام مفهومی انسان، با بهره‌گیری از مفاهیم عینی سازمان‌بندی می‌شود؛ یعنی زبان به ما نشان می‌دهد که در ذهن خویش مفاهیم عینی را چگونه بیان یا درک می‌کنیم. آنها این نوع استعاره را که ریشه در زبان روزمره و متعارف دارد و اساساً مبتنی بر درک امور انتزاعی بر پایه امور عینی و مفهومی یا تصویری کردن^۱ مفاهیم ذهنی است، «استعاره مفهومی یا ادراکی» نامیدند.

آراء کلیدی لیکاف و جانسون را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- استعاره‌ها به‌طور اساسی، طبیعتی مفهومی دارند.
- استعاره‌های مفهومی، ریشه در تجربیات هرروزه ما دارند.
- اندیشه انتزاعی به‌طور کامل استعاری است.
- مفاهیم انتزاعی بدون استعاره‌ها کامل نیستند. برای مثال عشق، بدون استعاره، عشق نیست و معانی آن همگی استعاری‌اند: جذابیت، دیوانگی، اتحاد، مهربانی و مانند آن.
- نظام‌های ادراکی ما، به‌طور ثابت همه‌گیر نیستند، زمانی که استعاره برای استدلال در رابطه با دیگر مفاهیم به کار می‌رود، ممکن است ناپایدار باشد.
- ما بر پایه استنباط‌هایی که به‌وسیله استعاره‌ها به دست می‌آوریم، زیست می‌کنیم (Ibid: 272).

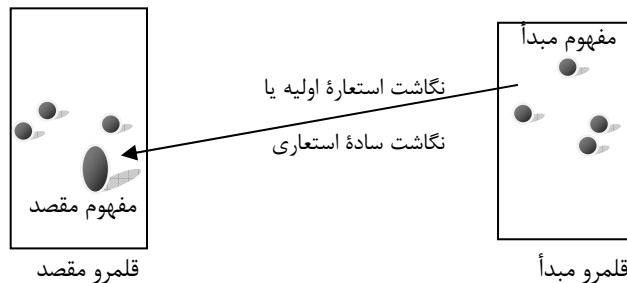
افزون بر موارد فوق، لیکاف در «نظریه معاصر استعاره» مباحث مربوط به ماهیت استعاره را چنین خلاصه می‌کند:

- استعاره مکانیسمی مهم است که از طریق آن مفاهیم انتزاعی را درک و درباره آنها استدلال می‌کنیم.

- استعاره‌های زبانی فقط ظهور سطحی استعاره‌های مفهومی‌اند.
- اگرچه بیشتر نظام مفهومی ما استعاری است، بخش قابل توجهی از آن نیز غیراستعاری بوده و ادراک استعاری ما مبتنی بر همین بخش است.
- استعاره ما را قادر می‌سازد موضوعی نسبتاً انتزاعی یا فاقد ساخت را برحسب امری عینی، ملموس یا دست‌کم ساختمندتر کنیم (Lakoff 1993: 232).

۳-۱- اجزاء استعاره مفهومی

استعاره مفهومی در اصل «فهم و تجربه» چیزی در اصطلاحات و عبارات چیز دیگر است. لیکاف و جانسون اساس این رابطه را که به شکل تناظرهایی میان دو مجموعه صورت می‌گیرد، «نگاشت»^۱ می‌نامند.^(۵) آنها مجموعه‌ای را که دارای مفهومی عینی‌تر و متعارف‌تر است، قلمرو مبدأ یا منبع^۲ و مجموعه دیگر را که دارای مفاهیم انتزاعی و ذهنی‌تر است، قلمرو مقصد یا هدف^۳ می‌خوانند.



شکل ۱- نگاشت استعاره اولیه (Evans & Green, 2006: 308)

بدین ترتیب لیکاف در اصل استعاره را «نگاشت میان قلمروهای متناظر در نظام مفهومی» تعریف می‌کند و از این رو، هر نگاشت را مجموعه‌ای از تناظرهای مفهومی - و نه یک گزاره صرف - می‌داند. به عبارت دیگر، برخلاف آنچه که نظریه کلاسیک مطرح می‌کند، این کلمات یا عبارات نیستند که استعاره را می‌سازند و اساس آن بر روابط

1. mapping
2. source domain
3. target domain

مفهومی دو حوزه مبدأ و مقصد استوار است. از این منظر، کار کلمات و عبارات، برانگیختن ذهن ما به برقراری ارتباطی است که در خلال آن، موضوعات، ویژگی‌ها و روابط میان دو حوزه منتقل می‌شود (Lakoff, 1993: 186).

برای روشن‌تر شدن مفهوم نگاشت از مثال خود لیکاف استفاده می‌کنیم که در زبان فارسی هم مصداق دارد. در زبان روزمره ما، رابطه عاشقانه معمولاً با عباراتی زیر بیان می‌شود:

- رابطه ما به بن‌بست رسیده است.
- نگاه کن چه راه طولانی‌ای را طی کرده‌ایم.
- ما سر یک دوراهی هستیم. می‌توانیم هر کدام به راه خود برویم.
- رابطه ما راه به جایی نمی‌برد (Ibid: 189).

این عبارات در حقیقت متناظرها یا برابرهایی است که براساس نگاشت استعاره «عشق سفر است» شکل گرفته است. برپایه این استعاره می‌توان متناظرهای جدول ۱ را ارائه داد.^(۶)

جدول ۱- نگاشت‌های «عشق سفر است» (Evans & Green, 2006: 295)

مبدأ: سفر	نگاشت‌ها
مقصد: عشق	
مسافران	عاشقان ←
وسیله نقلیه	رابطه عاشقانه ←
سفر	حوادث رابطه عاشقانه ←
موانع پیش رو	مشکلات موجود در رابطه ←
تصمیم‌گیری درباره مسیر	انتخاب این که چه کاری باید انجام داد ←
مقصد سفر	اهداف روابط عاشقانه ←

۳-۲- انواع استعاره مفهومی

لیکاف و جانسون با تکیه بر شواهد زبانی روزمره، نمونه‌های به‌دست‌آمده را به سه دسته اصلی استعاره‌های جهت‌ی^۱، استعاره‌های هستی‌شناختی^۲ و استعاره‌های ساختاری^۳

1. orientational metaphor
2. ontological metaphor
3. structural metaphor

تقسیم کردند. البته چنانکه این دو خود اذعان داشته‌اند، این تقسیم‌بندی تصنعی و خام بوده و اشکالاتی بر آن وارد است که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

۳-۲-۱- استعاره‌های جهتی

استعاره‌های وضعی یا جهتی استعاره‌هایی هستند که عمدتاً مفاهیم را براساس جهت‌گیری فضایی،^۱ مانند بالا، پایین، عقب، جلو، دور، نزدیک و... سازمان‌دهی و مفهومی می‌کنند. کارکرد استعاری این جهت‌گیری‌های فضایی از این واقعیت نشأت می‌گیرد که بدن انسان مکانمند و فضایی است و شکل عملکرد جسم وی با کارکردهایش در محیط بیرون یکسان است (Lakoff & Johnson, 1980: 14). بدین ترتیب استعاره‌های جهت‌گیرانه، به مفاهیم، جهت‌گیری فضایی می‌دهند. لیکاف و جانسون برای استعاره‌های جهتی، چند نمونه اصلی زیر را ارائه می‌کنند، که اساس استعاره‌های فرعی بسیاری در زندگی روزانه است:

- شادی بالاست؛ اندوه پایین است.

- تسلط و قدرت بالاست؛ مقهور و ضعیف بودن پایین است.

- خوب بالاست؛ بد پایین است، یا بیشتر بالاست؛ کمتر پایین است.^(۷)

این دو نظریه پرداز معتقدند انتخاب و کاربرد اغلب استعاره‌های جهتی اختیاری نیست، چراکه آنها ریشه در تجربه‌های فردی و فرهنگی ما دارند و به همین دلیل، ممکن است این استعاره‌ها به‌رغم ماهیت مادی مشترک که ناشی از ساختار یکسان بدن انسان و عملکرد آن است، از فرهنگی به فرهنگی دیگر متفاوت باشند.

استعاره‌های جهتی دو نوع از مفاهیم را سازمان‌دهی می‌کنند؛ دسته اول مفاهیم ساده فضایی (مانند بالا، پایین و...) یا مفاهیمی که ما آنها را به‌طور مستقیم و در پیوند با کارکردهای بدنی هر روزه‌مان درک می‌کنیم. دسته دوم، مفاهیمی که به‌طور آشکار، مربوط به فیزیک بدن ما نیستند، بلکه در تجربه روزمره ما - که دارای جایگاه عظیمی در زمینه پیش‌فرض‌های فرهنگی ماست - ریشه دارند. این مفاهیم مربوط به قلمرو قضاوت‌های ذهنی، احساسات و عواطف، عدالت و اموری مانند اینها می‌شوند. به‌عبارت

دیگر، بعضی مفاهیم کانونی در الفاظی که مربوط به جهات بالا- پایین، درون- بیرون، عقب- جلو و... می‌شود، روشن‌تر تعریف شده‌اند؛ درحالی‌که تجربه‌های عاطفی مفهومی شده، بر پایه تجربه فضایی و ادراکی ما، وضوح کمتری دارند و استعاره‌های جهتی به ما این امکان را می‌دهد تا عواطفمان را در اصطلاحاتی که روشن‌تر تعریف شده، و یا مربوط به مفاهیم دیگری است (مانند سلامت، زندگی، تسلط و...) مفهومی کنیم. از این منظر می‌توانیم از استعاره‌های پدیدارشنونده^۱ یا «مفاهیم پدیدارشنونده»^۲ سخن بگوییم (Ibid: 58).

به‌طور خلاصه، لیکاف و جانسون براساس نمونه‌هایی که از استعاره‌های جهتی به دست می‌دهند، ویژگی‌های زیر را برای آن در نظر می‌گیرند:

۱- بسیاری از مفاهیم اساسی ما در یک یا چند اصطلاح از استعاره‌های جهتی سازمان می‌یابد.

۲- هر استعاره فضایی دارای یک نظام‌مندی درونی است.

۳- استعاره‌های جهتی ریشه در تجربیات فرهنگی و فیزیکی ما دارند و به‌طور اتفاقی به کار نمی‌روند. پایه‌های فیزیکی و اجتماعی بسیاری برای استعاره وجود دارد. به نظر می‌رسد انسجام درونی این نظام کلی، بخشی از دلیل انتخاب شدن یا انتخاب نشدن یک استعاره است.

۵- اگرچه تجربیات فرهنگی و فیزیکی، پایه‌های احتمالی بسیاری برای استعاره‌های جهتی فراهم می‌کنند و مشخص می‌سازند کدام مفهوم باید انتخاب شود و یا کدام یک مهم است، اما این پایه‌ها ممکن است از فرهنگی به فرهنگ دیگر متفاوت باشند.

۶- تشخیص پایه‌های فیزیکی از پایه‌های فرهنگی استعاره، کار چندان ساده‌ای نیست، زیرا ممکن است یک پایه فیزیکی از میان احتمالات مربوط به انسجام فرهنگی انتخاب شود (Ibid:17-19).

استعاره‌های جهتی، به‌دلیل پیوندهای نظام‌مند در درون تجربیات ما، پایه استعاره‌های هستی‌شناختی‌اند.

1. emergent concept
2. emergent metaphor

۳-۲-۲- استعاره‌های هستی‌شناختی

اگرچه استعاره‌های جهتی، پایه‌های فوق‌العاده غنی‌ای برای درک مفاهیم فراهم می‌کنند، اما بیشتر به جهات مربوط می‌شوند، درحالی‌که تجربه ما از اشیا و اجسام، پایه‌های بیشتری برای درک آنچه ورای جهات است، فراهم می‌کند. ادراک تجربیاتمان در شکل اشیا و جوهرها، امکان شناخت قسمت‌هایی از تجربه و تلقی ما را از آنها به مثابه هستومندها^۱ و جوهرهای^۲ مجزای نوعی واحد، فراهم می‌کند. به محض اینکه تجربیاتمان را به مثابه جوهر و هستومند تعریف می‌کنیم، می‌توانیم به آنها ارجاع داده، آنها را طبقه‌بندی و درجه‌بندی کرده، و از این طریق درباره آنها استدلال کنیم (Ibid: 25). استعاره‌های هستی‌شناختی، شیوه‌هایی از دیدن مفاهیم نامحسوس مانند احساسات، فعالیت‌ها و عقاید را به مثابه یک هستی یا جوهر فراهم می‌سازند.^(۸) برای مثال، وقتی «تورم» را - که امری انتزاعی است - به صورت یک هستومند در نظر می‌گیریم و با عبارات زیر به آن ارجاع داده و درجه‌بندی‌اش می‌کنیم، جنبه‌ای مشخص از آن را برگزیده و همچون یک علت محسوس می‌کنیم، با احتیاط با آن برخورد می‌کنیم و شاید حتی باور داشته باشیم که آن را درک می‌کنیم:

- تورم استانداردهای زندگی ما را پایین آورده است.
- اگر تورم بیشتر شود ما دیگر هرگز زنده نخواهیم ماند.
- باید با تورم بجنگیم.
- تورم ما را گوشه‌گیر کرده است.
- خریدن زمین بهترین راه برخورد با تورم است (Ibid: 26).

دامنه این استعاره‌ها بسیار گسترده است، چراکه استعاره‌های هستی‌شناختی را برای درک رویدادها، کنش‌ها، فعالیت‌ها و حالات به کار می‌بریم، و به ترتیب آنها را به مثابه اشیا، مواد و ظروف، مفهومی و تصویری می‌کنیم.^(۹)

۳-۲-۳- استعاره‌های ساختاری

لیکاف و جانسون، اساس استعاره ساختاری را سامان‌دهی یک مفهوم در چارچوب مفهومی دیگر می‌دانند و برآنند که اکثر استعاره‌های گزاره‌ای از این نوع هستند. آنها

1. substance
2. entity

برای روشن تر کردن این استعاره‌ها، با طرح استعاره «مباحثه، جنگ است»، نشان می‌دهند که ما چگونه «بحث و مجادله لفظی» را با تجربه جنگ و نبرد، مفهومی و تصویری می‌کنیم. در ساختار جرّ و بحث، شرکت‌کننده‌ها با موضوعی مخالف می‌کنند، سپس از دیدگاه‌هایشان دفاع و یا به نظرات دیگری حمله می‌نمایند و در نهایت پیروز شده یا شکست می‌خورند. بدین ترتیب ما برپایه استعاره ساختاری «مباحثه، جنگ است»، مفهوم «مباحثه» را مفهومی و قابل درک می‌کنیم:

- ادعاهای تو غیرقابل دفاع است.
- او به نقاط ضعف استدلالم، حمله کرد.
- انتقادات او درست هدف‌گیری شده بود.
- استدلالش را درهم کوبیدم.
- او از خط جدیدی به من حمله کرد.
- من او را شکست دادم (Ibid: 4).

لیکاف و جانسون درباره این نوع استعاره، به دو ویژگی سامان‌دهی^۱ و برجسته‌سازی و پنهان کردن^۲ قسمت‌هایی از مفاهیم اشاره می‌کنند که در بخش بعدی به آنها خواهیم پرداخت.

۳-۳-۳- ویژگی‌های استعاره مفهومی

لیکاف و جانسون، علاوه بر دو ویژگی فوق، از «پایه‌های تجربی استعاره»^۳ (ذیل استعاره‌های جهتی) یاد می‌کنند که به‌تنهایی بنیان ویژگی‌های دیگر استعاره‌های مفهومی، نظیر ناخودآگاه و غیراختیاری بودن و شمول بسیار آن در زندگی روزمره نیز می‌شود.

۳-۳-۱- پایه‌های تجربی استعاره

به باور لیکاف و جانسون، استعاره‌ها به‌طور اتفاقی ساخته نمی‌شوند، بلکه براساس کنش‌های متقابل و پایدار ما با محیط‌های فرهنگی و فیزیکی‌مان پایه‌ریزی می‌شوند. این کنش‌های پایدار در واقع همان پایه‌های تجربی هستند که هیچ استعاره‌ای جدا از آنها

1. systematicity
2. highlighting & hiding
3. experiential bases

فهمیده نمی‌شود. برای مثال استعاره «زیاد، بالا است» را تجربه زیستی و امر مسلم اجتماعی - مثلاً این که هنگام ریختن آب در ظرف، افزوده شدن به حجم آب موجب بالا آمدن سطح آن می‌شود - پدید می‌آورد. بدین ترتیب اغلب اوقات، استعاره مفهومی تنها توسط یک فرد شکل نمی‌گیرد، بلکه ماهیت آن جمعی و اشتراکی است و از این‌رو، در تغییر و تحولات اجتماعی به تغییر استعاره‌ها نیز باید توجه کرد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که تغییر در برخی از استعاره‌ها می‌تواند شاخصی باشد برای ارزیابی جنبه‌هایی از تحولات اجتماعی و فرهنگی، و شاید علت اصلی‌کننده تغییر مفهوم و نقش استعاره‌ها به این واقعیت مربوط می‌شود که با زندگی اجتماعی و روزمره ما سخت درهم تنیده‌اند و جدا کردن آنها به توانایی انتزاعی قوی‌تری نیاز دارد. به‌هرحال، هر استعاره پس از آنکه بنابه ضرورتی در جامعه شکل گرفت، اغلب بر اثر نیاز گوینده به این نوع ضابطه‌بندی بر زبان آورده می‌شود و هدف از کاربرد آن خلق فضایی خاص در ذهن شنونده است؛ فضایی که از جنبه‌های شناختی و هیجانی بسیار قوی برخوردار باشد و بتواند با نزدیک کردن ذهن شنونده به ذهن گوینده، اشتراک نظر پدید آورد (Ibid: 19-21).

باید توجه داشت که این پایه‌های تجربی از اجتماعی به اجتماع دیگر متفاوت است و همین تفاوت است که موجب شکل‌گیری استعاره‌های مفهومی مختلف در فرهنگ‌های گوناگون می‌شود. همچنین پایه‌های استعاره بر رفتار و اعمال ما به شکل‌های مختلف تأثیر می‌گذارد و از این رهگذر انتخاب این استعاره‌ها که ما «با آنها زندگی می‌کنیم»، خواه آگاهانه و خواه ناآگاهانه، نظام ادراکی ما را توضیح می‌دهد. درحقیقت این ساخته‌های زبانی، معانی دقیقی برای ارزیابی ارزش‌ها و نگرش‌های اساسی فرهنگی ما به دست می‌دهد.

۳-۲- سامان‌یافتگی: برجسته‌سازی و پنهان‌سازی

چنان‌که گفته شده، در استعاره «مباحثه، جنگ است» عباراتی چون موقعیت حمله، غیرقابل دفاع، استراتژی، خط جدید حمله، پیروزی، شکست و... به‌شکل نظام‌مندی درباره جنبه‌هایی از مباحثه به کار می‌رود. کاربرد این اصطلاحات تصادفی نیست. قسمتی از شبکه مفهومی جنگ تا حدی این مفهوم از مباحثه را مشخص می‌سازد و زبان

مناسب با آن را دنبال می‌کند، زیرا ما عبارات زبان‌شناختی استعاری را برای مطالعه طبیعت مفاهیم استعاری و به دست آوردن فهم ماهیت استعاری فعالیت‌هایمان به کار می‌بریم^(۱۰) (Ibid: 7). این ویژگی استعاره را می‌توان مشخصاً با عنوان «سامان‌یافتگی» بیان کرد. در واقع نخستین مشخصه‌های استعاره‌های مفهومی، نظام‌پذیری آنهاست، یعنی وقتی استعاره‌ای را به کار می‌بریم، درحقیقت یک نظام فکری را از عنصری به عنصر دیگر منتقل می‌کنیم و این همان کارکرد اساسی استعاره است که در گذشته «انتقال»^۱ نامیده می‌شد. درحالی‌که مفهوم استعاری به ما امکان می‌دهد توجه خود را بر جنبه‌ای از یک مفهوم معطوف سازیم (برای مثال جنبه‌های نبردآميز مباحثه)، درعین حال مانع توجه ما به جنبه‌های دیگر آن مفهوم که با استعاره ناسازگار هستند، می‌شود. به‌عنوان مثال در بحبوحه یک مباحثه پرهیجان، هنگامی که سخت سرگرم حمله به مواضع حریف و دفاع از موضع خود هستیم، ممکن است جنبه‌های هم‌پارانه مباحثه را از نظر دور داریم و متوجه نباشیم که طرف مباحثه، در کوششی برای تفاهم متقابل، وقتش را- که کالایی گرانبهاست- به ما اختصاص داده است (Ibid: 10-13).

۳-۴- نقد تقسیم‌بندی استعاره‌های مفهومی در نظریه لیکاف و جانسون

تقسیم‌بندی لیکاف و جانسون در چاپ اول استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم، چندان دقیق و درست نبود. چنان‌که گفته شد آنها استعاره‌ها را براساس سامان‌دهی مفهومی در مفهومی دیگر، مفهومی کردن به وسیله هستومند کردن پدیده‌ها و سامان‌دهی مفاهیم به وسیله جهات، به ترتیب به استعاره‌های ساختاری، هستی‌شناختی و جهتی تقسیم کردند. همه استعاره‌های مفهومی دارای ویژگی سامان‌دهی‌اند، زیرا اساس استعاره‌های مفهومی، انتقال مفهوم از قلمروی (مبدأ) به قلمروی دیگر (مقصد) است. می‌توان گفت تمامی استعاره‌های مفهومی، از این جهت ساختاری هستند، زیرا در هر نگاشت استعاری ما با ایجاد متناظرهایی از مفاهیم قلمرو مبدأ در برابر مفاهیم قلمرو مقصد، مفاهیم این یک را در چارچوب آن یک سامان‌دهی می‌کنیم.

در ارتباط با هستومند کردن به طور اعم و ویژگی تشخیص به طور اخص - که لیکاف و جانسون آن را مشخصه اصلی استعاره‌های نوع دوم دانسته‌اند- باید گفت ما در تمام استعاره‌های مفهومی به نوعی مفاهیم انتزاعی و ذهنی را در قالب مفاهیم عینی‌تر، هستومند می‌کنیم. از این رو، حتی در استعاره «مباحثه جنگ است»، اگرچه به ظاهر در «جنگ» هیچ تشخیصی دیده نمی‌شود، با سامان‌دهی مفاهیم قلمرو «جنگ» در قلمرو «مباحثه»، به آن ماهیت و ذات جدیدی می‌دهیم. این هم‌پوشانی درباره استعاره‌های جهتی نیز صادق است. به عنوان مثال در عبارت «تورم ما را گوشه‌گیر کرده است»، در عین حال که «تورم» را به عنوان یک «هستومند» مفهومی می‌کنیم، «گوشه‌گیر» را هم که استعاره‌ای جهتی بر مبنای فیزیک بدن ماست (حالت عمودی-افقی)، در کنار ماهیت جدید تورم به کار می‌بریم.

بنابر آنچه گفته شد، به سختی می‌توان استعاره‌ای را مشخصاً ساختاری، جهتی و یا هستی‌شناختی دانست. شاید بتوان استعاره‌های هستی‌شناختی را با محدود کردن به «هستومند کردن» مفاهیم از جنبه تشخیص، از دو نوع دیگر مشخص تر کرد. همچنین می‌توان مشخصه استعاره‌های جهتی را وجود جهات در آنها دانست. اما درباره استعاره‌های ساختاری، شاید تنها بتوان استعاره‌هایی را که مشخصاً دارای دو ویژگی فوق نیستند (مثل مباحثه جنگ است یا عشق سفر است)، ساختاری دانست.

۴- نتیجه‌گیری

ارائه نظریه استعاره مفهومی توسط لیکاف و جانسون، جایگاهی متفاوت از گذشته برای استعاره شکل داد. این نظریه نشان می‌دهد که استعاره صرفاً صنعتی بلاغی و یا آرایه خاص زبان ادبی نیست- و حتی مخصوص زبان نیست- بلکه امری ریشه‌دار در نظام اندیشه و ادراک انسان و بدین ترتیب، جاری و ساری در اعمال و کارکردهای زندگی روزمره اوست. به اعتقاد این دو، استعاره نه تنها در درک مفاهیم انتزاعی و امور غیرحسی به انسان کمک می‌رساند، بلکه امکان اندیشیدن درباره آنها را نیز فراهم می‌سازد. بنابراین استعاره‌های مفهومی درک جدیدی از تجربه‌ها را برای انسان میسر ساخته و معنای تازه‌ای به آنها می‌دهند و استعاره ابزاری مهم در جهت‌دادن به عقاید و اعمال انسان است. بدین ترتیب کاربرد این نظریه در سبک‌شناسی شناختی و تحلیل متون ادبی یا

مجموعه‌نوشته‌های یک شخص برای تعیین شیوه ذهنی و شناخت دقایق سبکی افراد می‌تواند کارگشا باشد.

پی‌نوشت

۱- «از زمان طرح معنی‌شناسی زبان از سوی م. برآل^۱ در کتاب *مقاله‌ای در معنی‌شناسی* (۱۹۸۷)، زبان‌شناسی استعاره را به‌منزله مسأله‌ای زبانی مورد توجه قرار داد. در نخستین مرحله مطالعات معنی‌شناختی که جنبه تاریخی داشت، استعاره در اصل به‌عنوان دلیل ممکن تغییرات معنایی، مدنظر قرار گرفت... [و] از سال‌های پایانی دهه ۱۹۵۰ بحث درباره جایگاه استعاره در مطالعات زبان‌شناسی بالا گرفت» (واینریش، ۱۳۸۶: ۳۰۰).

۲- البته «شاید بتوان واحد ساختمانی استعاره را کلمه تلقی کرد. بدین اعتبار استعاره یک ابزار و قالب روان‌شناسی زبان است و سازوکار اصلی آن را چندمعنایی بودن هر کلمه تشکیل می‌دهد... درواقع این بافت کلام است که معنا یا معانی خاصی را از میان مجموعه معانی احتمالی برمی‌گزیند و منظور گوینده را روشن می‌سازد... در این صورت باید بپذیریم که ذخیره‌سازی اطلاعات در حافظه، برحسب شبکه‌هایی صورت می‌گیرد، و با مجموعه‌ای از کلمات دیگر که از جهتی با آن ارتباط دارند (ارتباط آوایی، موقعیتی و کنشی، تصویری، معنایی و مفهومی و گزاره‌ای) پیوند برقرار می‌کند» (قاسم‌زاده، ۱۳۷۸: ۲۵-۲۶). بنابراین استعاره در خلأ رمزگردانی نمی‌شود. مسلم است که استعاره‌پرداز و شنونده هر دو برای درک معنای استعاره و چگونگی انتقال معنای آن، به حافظه خود رجوع می‌کنند (برای اطلاعات بیشتر نک: همان: ۳۰-۲۸).

۳- لیکاف بر این باور است که جایگاه استعاره به‌کلی در حوزه زبان نیست، بلکه خاستگاه آن را باید در مفهوم‌سازی یک قلمرو ذهنی برحسب قلمرو ذهنی دیگر جستجو کرد. نظریه عمومی استعاره از طریق تعیین مشخصات نگاشت‌های میان قلمروهای ذهنی تحقق می‌یابد. در این فرایند مشاهده می‌شود مفاهیم انتزاعی روزمره مانند زمان، حالات، علیت و هدف نیز استعاری‌اند. حاصل کار این می‌شود که استعاره که همان نگاشت میان قلمروهاست، قطعاً در کانون معنی‌شناسی زبان طبیعی متعارف قرار دارد و مطالعه استعاره ادبی، بسط مطالعه استعاره روزمره است (Lakoff, 1993: 185-186).

لیکاف و جانسون ادعا کردند که چون اساس نظام ادراکی انسان برپایه تصویرسازی و مفهومی کردن است، ما برای فهم و دریافت امور، خصوصاً امور ذهنی، به جایگزینی و انتقال امری عینی در جایگاه امری انتزاعی می‌پردازیم. براین اساس ما برای درک و دریافت ساده‌ترین امور جزئی و روزمره زندگی تا مسائل بسیار پیچیده علمی، ناگزیر دست به استعاره‌سازی و مفهومی کردن امور می‌زنیم (Lakoff & Johnson, 1980: 4).

۴- در دیدگاه کلاسیک، استعاره‌ها اصطلاحاتی دارای معانی دلخواهی‌اند، اما در حوزه زبان‌شناسی شناختی این امکان وجود دارد که آنها را انگیزه تلقی کنیم. یعنی این اصطلاحات به گونه‌ای خودکار و براساس قوانینی زایا تولید می‌شوند، اما با یک یا چند الگوی موجود در نظام مفهومی انطباق دارند. لیکاف و جانسون براین باورند که این استعاره‌ها نه تنها ریشه در تجربیات فرهنگی و فیزیکی ما دارند، بلکه بر تجربیات و اعمال ما نیز اثر می‌گذارند. به عبارت دیگر، استعاره‌های مفهومی ریشه در روابط تجربی ما دارند. این روابط را می‌توان دو نوع دانست: رویداد همزمان تجربی^۱ و شباهت تجربی^۲. نمونه رویداد همزمان تجربی می‌تواند استعاره «بیشتر بالاست» باشد که ریشه در اتفاق همزمان دو تجربه دارد: اضافه کردن بیشتر ماده و دیدن اینکه سطح آن بالا آمده و افزایش می‌یابد. برای شباهت تجربی می‌توان به «زندگی قمار است» اشاره کرد که اعمال زندگی را چون قمار یا شرط‌بندی در نظر گرفته و توالی احتمالی آن فعالیت‌ها را به شکل باختن یا برنده شدن فرض کرده است (برای اطلاعات بیشتر نک: Lakoff & M. Johnson, 1980: 61-68, 147-155).

۵- لیکاف و جانسون، انتخاب این عناوین یا کاربرد «استعاره‌هایی برای استعاره» را منوط به جنبه شمول استعاره مفهومی در زندگی انسان می‌دانند که برای درک مفاهیم غیرعینی دست به مفهوم‌سازی از امور عینی می‌زند. به عقیده آنها استعاره‌های اولیه و پایه^۳ از ریاضیات اقتباس شده‌اند.

نگاشت در ریاضیات به تناظر میان دو مجموعه اطلاق می‌شود که هر عضو شان دارای یک و فقط یک نظیر در دیگری باشد. عمل نگاشت بر دو مجموعه A و B را با $M: A \rightarrow B$ (بخوانید: M از A به B) نمایش می‌دهند. اگر a عضوی از مجموعه نخست و b عضو نظیر آن در مجموعه دیگر باشد، رابطه میان آنها را چنین نشان می‌دهند:

1. experiential co-occurrence
2. experiential similarity
3. primary metaphor

M: $a \rightarrow b$ یا $M(a) = b$ (بخوانید: b تصویر a تحت نگاشت M؛ یا تصویر a تحت نگاشت M می‌شود b). (برای اطلاع بیشتر در باب «نگاشت در ریاضیات» نک: مختاری اسکئی، ۱۳۸۴: ۲۴۸-۲۴۶).

البته لیکاف و جانسون خاطر نشان می‌کنند که نباید نگاشت‌های استعاری را با نگاشت‌های ریاضی یکسان تلقی کنیم؛ نگاشت‌های ریاضی دارای تناظرهای ثابتی هستند و بر همین اساس از آنها به‌عنوان فرایندهایی الگوریتمی در برنامه‌نویسی کامپیوتر استفاده می‌کنند. پژوهشگران حوزه روان‌شناسی نیز به همین نحو در پردازش اطلاعات و علوم شناختی، معمولاً نگاشت‌ها را به‌صورت روندهای الگوریتمی زمان واقعی به‌کار می‌برند. در حالی که نگاشت‌های استعاره مفهومی به‌گونه‌ای خلاق موجب ایجاد هستومندهای قلمرو مقصد در قلمرو مبدأ و نیز اضافه کردن هستومندهای جدید به آن می‌گردند (برای اطلاعات بیشتر نک: Lakoff & Johnson, 1993: 190-195; Lakoff, 1993: 252-254).

۶- لیکاف و جانسون برای سهولت در یادآوری نگاشت‌های موجود در نظام مفهومی، از شیوه «یادیار»^۱ در روان‌شناسی سود جستند. این یادیارها غالباً به شکل گزاره‌ای «قلمرو مقصد، به‌مثابه قلمرو هدف است» بیان می‌شوند. بنابراین «عشق سفر است» یک یادیار است که از آن برای مجموعه‌ای از تناظرهای هستی‌شناسانه (نظیر جدول ۱) استفاده می‌شود. بدین ترتیب این تناظرها به ما امکان می‌دهد که آگاهی و شناخت مربوط به قلمرو «سفر» را درباره «عشق» که یک مفهوم انتزاعی و ذهنی است، به‌کار ببریم (Lakoff, 1993: 190-191).

۷- در زبان فارسی استعاره‌های مفهومی فراوانی را براساس این نگاشت‌ها به‌کار می‌بریم:

- از شادی بال درآوردم.
- روحیه‌ام افت کرده است.
- لب و لوچه‌اش آویزان شد.
- در خودش فرو رفته است / چرا در خودت فرو رفتی؟
- دلم گرفته است / چرا گرفته‌ای؟
- از کار افتاده است.
- بیماری او را زمین گیر کرده است.
- در گوشه بیمارستان افتاده است.

- در اوج سلامتی مرد.
- او مافوق من است.
- قدرتش در حال تنزل است.
- او از نظر اجتماعی هم‌سطح من است.
- جایگاه اجتماعی پایینی در میان مردم دارد.
- او حالا در اوج قدرت است.
- [از خواب] بلندشو یا پاشو.

(برای اطلاع از نمونه‌های بیشتر استعاره‌های جهت‌ی در زبان فارسی، نک: شعاعی، ۱۳۸۶).

۸- لیکاف و جانسون بحث تشخیص^۱ در استعاره‌های هستی‌شناختی را از دو جهت مطرح می‌کنند. نخست از جهت اینکه بارزترین استعاره‌های هستی‌شناختی، اشیاء فیزیکی‌ای هستند که بیشتر به‌مثابه یک شخص، برجسته و خاص می‌شوند، و دوم از این نظر که ما برای درک گسترده تجربیاتمان با ذات‌های غیرانسانی، آنها را به شکل انگیزه‌ها، ویژگی‌ها و فعالیت‌های انسانی درمی‌آوریم. البته آنها معتقدند که تشخیص امری کلی است و شامل استعاره‌های زیادی می‌شود؛ اما غالباً از جهت این‌که اشیاء موضوعات پیرامون را ذات‌جاننداری مانند انسان فرض می‌کنیم، آن را در حیطه استعاره‌های هستی‌شناختی جا می‌دهند (برای اطلاع بیشتر نک: Lakoff & Johnson, 1980: 33-36).

۹- به عنوان مثال «مسابقه» یک هستومند است که به‌صورت مجزا در نظر گرفته می‌شود. مسابقه در مکان و زمان وجود دارد و با حدود کاملاً مشخص تعریف می‌شود. از این‌رو آن را یک شیء حامل یا یک ظرف فرض می‌کنیم که شرکت‌کننده‌های آن هریک موضوعات یا اشیاء درون آن‌اند، رویدادهایش، مثل شروع و پایان، هریک موضوعاتی استعاری هستند و فعالیت دوییدن هم هستومند استعاری است. بنابراین می‌توانیم بگوییم:

- تو در مسابقه روز یکشنبه هستی؟ (مسابقه یک موضوع ظرفی است).
- تو به مسابقه می‌روی؟ (مسابقه همچون شیء).
- مسابقه را دیدی؟ (مسابقه به‌مثابه موضوع).
- دوهای خوب زیادی در این مسابقه بود (دوییدن به مثابه مظروف) (Ibid: 28).

۱۰- لیکاف و جانسون در ادامه، برای اثبات ادعایشان استعاره «زمان پول است» را مثال می‌آورند و نمونه‌هایی از عبارات و جملات مکالمات روزمره را براساس این استعاره به دست می‌دهند (Ibid:8-9).

منابع

- شعاعی، حسن (۱۳۸۶)، *استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم*،
<http://gigapars.com/content/view/1785/54/>. [Accessed February 2009].
- صدری، نیره (۱۳۸۵)، *بررسی استعاره در ادبیات فارسی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی.
- قاسم‌زاده، حبیب‌الله (۱۳۷۸)، *استعاره و شناخت*، تهران: فرهنگان.
- گلفام، ارسلان و یوسفی‌راد، فاطمه (۱۳۸۱)، «زبان‌شناسی شناختی و استعاره»، *مجله الکترونیکی پایگاه اطلاعات علمی (SID)*. شماره ۳ و ۴ (مسلسل ۱۵). (منبع اصلی *مجله تازه‌های علوم شناختی*، پاییز ۱۳۸۱).
- http://www.sid.ir/fa/VEWSSID/J_pdf/68113810307.pdf
- لیکاف، جورج (۱۳۸۲)، «نظریه معاصر استعاره»، *استعاره: مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی*، به کوشش فرهاد ساسانی، تهران: سوره مهر (حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، صص ۱۹۵-۲۹۸).
- مختاری اسکی، غلامرضا (۱۳۸۴)، *فرهنگ ریاضیات پایه*، تهران: فرهنگان.
- مشعشعی، پانته‌آ (۱۳۸۰)، *استعاره در زبان فارسی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی.
- واینریش. هـ (۱۳۸۶)، «استعاره»، *زبان‌شناسی و ادبیات: تاریخچه چند اصطلاح*، گردآوری و ترجمه کورش صفوی، تهران: هرمس، صص ۳۰۴-۲۹۱.
- هاوکس، ترنس (۱۳۷۷)، *استعاره*، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: مرکز.
- یوسفی‌راد، فاطمه (۱۳۸۲)، *استعاره در زبان فارسی از دیدگاه معنی‌شناسی شناختی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.
- Evans, Vyvyan & Green, Melanie. (2006), *Cognitive Linguistic: an introduction*, Edinburgh University Press.
- Gibbs, Rymond W. & Steen, Gerard J. (eds). (1997), *Metaphor in Cognitive linguistics*, selected papers from the Fifth International Cognitive Linguistics Conference, Amsterdam: Jhon Benjamin's.



- Lakoff, G. (1993), “*The contemporary theory of metaphor*”, In Geeraerts, Dirk (Ed.). (2006) *Cognitive linguistics: basic readings* (Cognitive linguistics research; 34). Mouton de Gruyter Berlin, New York, pp. 185-238.
- Lakoff, G.& Johnson, M. (1980), *Metaphors We Live By*, Chicago and London: University of Chicago Press.